بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول­الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم الرحيم.

در بحث اين­که در اختلاف متن که گاهی پيش می­آيد، يا اصولاً نقد متن حالا می­خواهد اختلاف باشد يا نباشد، متن را نقادی کردن ولو به صورت اختلاف هم نباشد، متن را بررسی کردن، عرض شد جهات مختلفی هست، يکی از جهاتی که در اين جهت می­تواند تأثيرگذار باشد واقعاً همين مسأله اصول مصنفات بود که خب قدمای اصحاب روش کار کردند، يکی مسأله مصادر اول و متوسط و متأخر بود که حالا اين حقير سراپا تقصير طرحش را پيشنهاد داديم که البته بازهم اين هم يکی از فوائد فهرستی است، يعنی يک بحث فهرستی می­آورد و اين چون تقريباً به طور طبيعی مدار کتب ما بر اين است اصلاً مدار مگر جاهايي که حديث جنبه­های شفاهی داشته باشد و الا مدار روايات شيعه چون در مصادر و کتب بوده مثلاً احاديث شفاهی شايد بعد از احاديثی که در کتب شيخ صدوق هست يا امالی شيخ طوسی شايد بعضی­هايش، البته بعيد می­دانم در شيخ صدوق احتمالش هست که شفاهی باشد اصولاً از مصدری نقل نشده، و همين طور ايشان شفاهی از يک نفر مخصوصاً آن احاديثی که از اهل سنت نقل می­کند و متفرقه، از دهات و روستاهايي که رفته ايشان، در سفرهای که داشته با آن­ها ملاقات کرده از آن­ها نقل کرده، ديگر راجع به اين مطلب هم يک، چون تأثيرگذار است در اختلاف متن، يک توضيحی راجع به اين مطلب، يعنی آن توضيحی ما انشاءالله تعالی اين است به طور کلی احاديث اماميه در غير کتب ما و احاديث غير اماميه در کتب ما، اين دوتا با همديگر متأسفانه منشأ اشکالاتی است و انشاءالله عرض خواهم کرد، چون حالا اين­جا، می­خواستم آن­جا بگويم حالا اين­جا هم يک اشاره می­کنم، ما متن را به دو معنی به کار می­بريم گاهی مراد ما از متن همان متن در مقابل اسناد است يعنی بعد از سند که می­آيد متن حديث، گاهی هم مراد ما از متن يعنی نوشتار يعنی اين نوشتاری که الآن مقابل ما هست، فرض کنيد نوشتاری که نوشته علی ابن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابی عمير، عن حماد عن حلبی، طبق اين معنای دوم شامل سند هم می­شود يعنی اين نوشتاری که الآن مقابل ما هست اين با يکی ديگر چه اختلافاتی دارد همين کاری که مرحوم آقای بروجردی در اسانيدی، در تجديد الاسانيد الکافی کردند چون اين­ها را پشت سرهم نوشتند، آن وقت آن اختلافات و مشکلاتی که پيدا می­شود آن­ها بارز شد، اين را هم ما گاهی متن بهش می­گوييم، اصطلاح متن يعنی آن نوشتاری که الآن در مقابل ما قرار می­گيرد با او چه کار بکنيم؟ اگر اختلافی با يک نوشتار ديگر ولو به لحاظ سند باشد، ما اينها را بايد چه برخورد باش بکنيم و چه رفتاری باش داشته باشيم، به هر حال اين بحث چون بعد خواهد آمد من بعد متعرض اين نکته می­شوم چون در ميان اهل سنت تا سال­های بعد هم اين مسأله اجازات و قرائت و اين­ها حتی در قرائت خود قرآن در اين کتاب النشر مال جزری، ابن الجزری است، جزَری است که است؟ النشر فی القرائات العشر، هنوز خود ايشان مثلاً می­گويد: و اروی باسناد عال، يک قرائت را، اسانيد خودش را نقل می­کند با اين­که اينها نوشتنی است همه­اش شفاهی است ديگر، قرائت قرآن است ديگر همه­اش شفاهی است و همين تهذيب الکمال که شما فرموديد جاهايي دارد که مثلاً يک سندی خودش دارد به اين شخص، می­گويد و اروی عالياً چون علو اسناد دارد، ايشان جداگانه غير از حالا اسانيدی که ديگران دارند خود ايشان هم می­گويد من يک راه خاصی باز مثل اين­که من بگويم يک راه خاصی الآن به کتاب صحيح بخاری دارم، يک نفری است به نظر در سعودی باشد در عربستان باشد به اصطلاح عالی­ترين طروق را به بخاری دارد، مرد نسبتاً جوانی، پنجا، شصت سالش است عکسی که من ازش ديدم که عالی­ترين طروق را به صحيح بخاری ايشان دارد در زمان، اين علو اسناد در هر زمانی بوده، حالا زمان ما يک کمی، من خود من با علو اسناد بعض قضايا را نقل می­کنم ليکن ديگر از روايات نه، مگر همان روايت حديث الجنی که آقای مرحوم حاج جواد آقای تهرانی، بلی بنده فرمودند از قول يک جنی عن رسول­الله قال قال رسول­الله العلم نور، من اين را از آقای تهرانی شنيدم، جواد آقا از قول يک جنی که ادعا می­کرد که هزار و چهار صد سال عمر من است البته خود ايشان مباشرتاً نشنيده، يک شخصی بوده احضار جن کرده بعد هم با همين

42: 4

گفتند حديثی از رسول­الله بر ما بگو، اين طور گفت قال رسول­الله العلم نور، از اين حديث من به نحو شفاهی عالياً برای شما نقل می­کنم يکی هم همان حديث الجن معروف، من خرج عن زييه، همان حديث اما حديث قشنگی است می­گويند انسی اين را نقل نکردند فقط جنی­ها نقل کردند، يک نفری در راه مکه و فلان و جن و اين­ها آن وقت آن قاضی القضات جن گفت نه، چون شما، به آن جنيه گفت، از لباس جنيت خارج شده بوديد به لباس مار به اين شخص حمله کرديد، پيغمبر فرمود من خرج عن زييه فدمه هدر، چون تو با لباس اصلی­ات حمله نکردی، غرض اين هم عالياً نقل نشده به همين واسطه­ای که عرض کردم، اين هم سماعی است به اصطلاح، حالا ديگر می­خواهم اين­ها را جمع کنيم، شواهد.

س: اين هم اصطلاح عالياً آن­ها که می­گويند،

ج: مراد

س: در عربستان آن­ها منظورشان همينی که

ج: علو اسناد، کم دارد، فاصله کم دارد

س: فاصله کمتر است

ج: کمتر است بلی

س: واسطه­ها

ج: کمتر است بلی مثلاً من قضيه بعد از مرحوم، اعدام مرحوم حاج شيخ فضل الله نوری را از آقای مرعشی خودم شنيدم حدود شايد سی، سی و پنج شش سال که ايشان گفت من پيش آخوند بودم و آنجا همان روزی که خبر اعدام حاج شيخ فضل الله رسيد مردم می­آمدند و من با پدرم رفتم آنجا خوب اين علو اسناد دارد ديگر، من به يک واسطه الآن هزار و چهار صد و چهل و چهار است، هزار و چهار صد يعنی صد و به اصطلاح هفده سال را من با يک واسطه نقل می­کنم من از آقای مرعشی شنيدم که خودش آنجا حاضر بود، آن قصه هم سيزدهم رجب هزار و سه صد و بيست و هفت است فاصله زمانی­اش خيلی زياد است، چون الآن من چندتا از اين احاديث علوه سراغ دارم از اين قبيل دارم، حالا وارد اين بحث نمی­خواهم بشوم غرضم اين است که والا به طور متعارف حديث ما کتبی است سماعی نيست، آن وقت چون معظم حديثی که الآن ما داريم کتبی است اين­ها را می­شود به لحاظ مصدر دسته بندی است، ما اصطلاحی گذاشتيم مصدر اول، مصدر متوسط و مصدر متأخر، مصدر اول هم در اصطلاح ما آن اولين کسی است که آن را نوشته نه اولين کسی که آن را گفته، ممکن است که يک نفر ديگر مثلاً همين عمرو ابن حنظله اين را گفته اما از امام شنيده اما اولين نفری که نوشته داود ابن حسين شاگرد ايشان است يا زراره مطلب را گفته اولين کسی که نوشته شاگردهای ايشان امثال،

س: آن اگر ننويسد مصدر حساب نمی­شود

ج: تا ننويسد مصدر، و مراد ما از نوشتن و ننوشتن هم حسب علم ما نه حسب واقع، حسب علم ما هم به اجازات، تا در اجازات ممکن است به يک شاگردش اجازه داده نوشتار هم داشته، آن شاگرد هم به دومی اجازه داده، ديگر دومی رد نکرده چون اين همين علی ابن اسماعيل که آن دفعه هم گفتيم ايشان خواند، هم مرحوم شيخ، هم نجاشی برايش کتبی نقل کردند علی ابن اسماعيل که از نوادگان ميثم تمار است، ايشان کتاب دارد هم در فقه دارد در اصول دارد، در عقايد دارد، در کلام دارد ليکن نجاشی هم طريق ندارد، شيخ هم ندارد يعنی در اجازات نيامده حالا خودش به کسی اجازه نداده، آن کسی که اجازه گرفته نداده حالا آنش را ما دقيقاً نمی­توانيم الآن با اين مقدار معلوماتی که داريم کشف بکنيم و بعد هم احتمال دارد که حتی کتابش در بازار موجود بوده يعنی اين کتاب در بازار موجود بوده چون شيخ مستقيم از اين کتاب نقل می­کند، اين علامت اين است که در بازار موجود بوده اما در اجازات وارد نشده ما اين را به اصطلاح يک احتمال دارد که مصدر متوسط حساب کنيم چون به دست ما نرسيده و از شيخ نقل می­کنيم، يک احتمال دارد به مصدر متأخر که شيخ وقتی نقل می­کند کانّ ما داريم می­بينيم مثلاً اين جوری ليکن بيشتر همان مصدر متوسط حسابش می­کنند، باز ايشان، آن وقت ايشان بعضی از احاديث دارد که تأثيرگذار است همين اجازه بکر اجازه پدر می­خواهد يا نمی­خواهد ايشان دارد يکی از يعنی يکی از مهم­ترين قسمت­های ايشان، می­خواهي يک نگاهش بکن در کتاب نکاح مرحوم شيخ فقط از کتاب نکاح ايشان نقل می­کند و آنچه که از کتاب نکاح ايشان نقل می­کند هيچ کس نقل نکرده، منفرد در شيخ است، کتاب نکاح تهذيب بياور علی ابن اسماعيل اول سند، اين علی ابن اسماعيل ابن شعيب نمی­دانم کذا يک ميثم تمار، از نوادگان ميثم تمار است خيلی جليل القدر است اما طروق به اجازه و عجيب اين است که مرحوم شيخ اسم کتاب نکاح را هم نبرده له کتاب فی الامام کذا، نجاشی می­گويد له کتاب النکاح، شيخ هم از کتاب النکاح نقل می­کند خيلی عجيب است شيخ ازش نقل می­کند اسمش را نبرده و هردو هم اجازه ندارند از اين­که شيخ مستقيم نقل می­کند معلوم می­شود کتابش در اختيار بوده يعنی معلوم می­شود کتابش در بازار موجود بوده، متکلم است ايشان و ليکن در اجازات اصحاب ما وارد نشده معيار ما در اين مثلاً الآن اين کتاب را، با اين­که کتاب موجود بوده، قاعدتاً مصدر متأخر حساب می­کنيم، ولو در اجازات نيامده، به خاطر نقل شيخ، به خاطر اين­که مرحوم شيخ مستقيم از اين کتاب نقل کرده، حالا به يک مناسبت فرموده، آقای مختاری اين­ها هستند؟

س: نه،

س: باز کن،

ج: کيست؟

س: آقای حافظيان است

ج: خيلی خوب، فردا شب به نظرم مشکل­تر بياييد، چهار شنبه سوری است حالا به مناسب سر بحث يادم آمد،

س: جواد چه؟

ج: بلی يک کمی زيادتر بايد راه بيفتيد بايست قبل از مغرب غذا بخوريد، غرض اين­که آقا اين مصدر اولی يعنی آن اولين کسی که اين حديث را نوشته، يعنی حسب باز علم ما، بازهم نه حسب واقع، يعنی اسم اين آقا را ما در اجاز، مثلاً اسم داود ابن حسين را ما در اجازات داريم در فهارس داريم مرحوم نجاشی اسم ايشان را برده شيخ اسم ايشان را برده، اسم ايشان را به نظرم شيخ هم برده باشد، نجاشی گفته ثقه، شيخ گفته واقفی، البته آقايون به مناسبت روايت عمرو ابن حنظله بعضهايشان مفصل وارد بحثش شدند، طولانی راجع به، نسبتاً يعنی طولانی اگر اين روايت عمرو ابن حنظله نبود شايد اين قدر طول و تفصيل راجع به اين داود ابن حسين به کار برده نمی­شد خود من هم عقيده­ام اين است که ايشان واقفی نيست و ثقه است قابل قبول است البته مثل علامه به بعد، از زمان علامه خب ايشان را رد کردند به خاطر واقفی بودند، هردو دارند نه، هم شيخ دارد هم نجاشی داود ابن حسين را الاسدی، علی ای حال برگرديم به بحث خودمان.

معيار چيز متوسط هم غالباً آن چيزهای است که اين­ها اساس بودند مثل کتب مثلاً حسن ابن محبوب و حسين ابن سعيد، ابن ابی عمير و صفوان و اين­ها غالباً مصدر متوسط هستند، مصدر متأخر هم در اصطلاح بنده آن کتابی است که الآن ما باش رو به رو هستيم، ديگر حالا حتی مثل محاسن با اين­که محاسن نسبت به کافی و نسبت به تهذيب جزء مصادر متوسط حساب می­شود ليکن محاسن هم مصدر متأخر، کافی، فقيه، اين کتاب­های که به ما الآن رسيده، کتاب الرحمه، کتاب کيست؟ ديگری که هست از سعد ابن عبدالله، سعد ابن عبدالله که احتمالاً آن هم بايد مصدر متأخر حسابش کرد، چون در اختيار شيخ بوده و از او مستقل نقل کرده علی ای حال اين اختلاف بين اين­ها در متن خيلی می­تواند تأثيرگذار باشد يعنی ما الآن عملاً مواردی را داريم که هرسه بزرگوار، مرحوم کلينی و صدوق و شيخ از کتاب نوادرالحکمه نقل کردند، اسم بردند و عجيب اين است که باهم اختلاف دارند، اين خيلی عجيب است اين اختلاف با يک مصدر واحد خيلی تعجب آور است و يک تفسير واضحی هم الآن برايش نداريم براي بعضی­هايش شايد تفسير داشته باشيم که مثال­هايش را انشاءالله بعد از اين متعرض خواهم شد، يک مطلب ديگری که اين­جا باز می­شود حالا اين مطلب را ما الآن تقريباً ناقص گذاشتيم که هی مثال­هايش را، بحث­هايش را انجام بدهيم، يک مطلب ديگری که اين­جا می­شود باز تأثيرگذار دانست در مسأله متن يک مجموعه­ای به نام تاريخ و جغرافيای حديث، که هم تاريخ حديث است هم جغرافيای حديث است چه سيری کرده؟ اين در متون احاديث تأثيرگذار است اصولاً در حديث ما، عرض کرديم اصولاً حديث ما به لحاظ تاريخی تقريباً ما اولينش را از زمان هشتاد حضرت سجاد داريم تا امام صادق صد و پنجا، اين هفتاد سال فتره اوليه است، اين را حالا اگر فرض کنيم از مدينه، صدورش آمده اين بيشترين جايي که وارد شده کوفه و بصره است با اين­که بصره در راه است به کوفه بيشتر وارد شده، چون اين طور معروف است که حتی مثلاً بنی اسد کوفه بيشتر شيعه بودند، بنی اسد مثلاً سنی بودند چون به خاطر کثرت تشيع در کوفه، حديث حالا فرض کنيد شمال مدينه آمده در کوفه در اين­جا به اصطلاح تدوين شده و نوشتار شده تا حدود سال­های صد و پنجا اين اولين کار ماست، از اين­جا از سال­های صد و پنجا در عين حالی که در کوفه بود و يک به اصطلاح رشد خوبی داشت يک مقدارش به بغداد رفت يعنی به شمال کوفه و بصره تقريباً جنبه شمالی، در بغداد هم انصافاً کار بسيار خوبی باش شد اين مکتب بغداد اول اصطلاح ما اين به لحاظ جغرافيايي که عرض کردم بغداد است و آثار کوفه، بصره، ابنار، واسط اين­ها به آن­جا رسيد اضافه بر اين­ها خود اين­ها هم توليد دارند يعنی ابن ابی عمير هم گاهی سؤال دارد صفوان هم گاهی دارد، بزنطی هم گاهی دارد، زياد دارد گاهی نه بزنطی، اين­های که در اين مرحله هستند اين­ها به اصطلاح حالا صفوان به نظرم اولش اهل کوفه است بعد بغداد آمده ما اصطلاحاً اين­ها را مجموعاً مکتب بغداد می­گوييم حالا ممکن است علی این حکم در انبار بوده، ليکن جزو مکتب بغداد حسابش می­کنيم که شخصيت بزرگواری است و در خود کوفه هم ما داريم تنقيح را از اين زمان مثل محمد ابن حسين ابن ابی الخطاب که بسيار مرد بزرگواری است ليکن انصافاً در کتبی، نجاشی راجع به ايشان خوب نوشته نسبتاً و باز من فکر می­کنم ايشان شخصيتش بالاتر از آن است که اين محمد ابن حسين را بياوريد که ايشان چون خيلی بهش بهاء داده نمی­شود خيلی شخصيت بزرگواری است، شانس آورد بی­چاره، بی­چاره يعنی بد شانسی است که در کوفه ماند اگر بغداد آمده بود به نظرم بر مثل ابن ابی عمير و اين­ها ترجيح دارد، خيلی مرد پرکاری است پر معلومات است طبقه­اش هم بعد از ابن

50: 16

است، شصت و يک وفاتش است اوائل غيبت صغری، سال بعد از امام عسکری اما خيلی مرد بزرگواری است فوق العاده ما از اين قبيل هم در کوفه داريم و مردمان بسيار بزرگوار دست به به اصطلاح جمع آوری حديث تنقيح حديث اين­ها زدند، اما چهره­های بارز ما فعلاً در بغداد هستند مثل ابن ابی عمير نه حالا خصوص بغداد يعنی انبار مثل علی ابن حکم و بزنطی رحمه الله مرحوم صفوان اين­ها چهره بسيار، به لحاظ چيز تاريخی تقريباً آخرين چيزی که اثر مکتب بغداد دارد اين همين کتاب تکليف شلمغانی است بغداد اول، که کتاب فقهی است مابين فقه و حديث است که حالا می­گويند فقه الرضا مثلاً به اسم، که حدود سه صد و ده زمان حسين ابن روح نوبختی است رضوان الله تعالی عليه، بعد بعد از ايشان توسط آمدن کلينی که ده پانزده سال است دقيقاً نمی­دانيم چه سالی ايشان وارد بغداد شد، مکتب دوم بغداد شکل می­گيرد که خب اين تا سال چهار صد و پنجا دقيقاً قبل از پنجا است نمی­دانم ذی الحجه است چهل و نه است حالا پنجا است سال ايشان، سال چهار صد و پنجا ايشان با هجرت شان به نجف و حمله سلاجيقه، ايشان مال حمله مغول نيست که بعضی­ها خيال کردند مال حمله سلاجيقه، با حمله سلاجيقه بغداد ايشان ديگر ترک بغداد می­کنند و به طرف نجف هجرت می­کنند و ديگر مکتب بغداد دوم هم کلاً از بين می­رود يعنی اين مکتب دوم بغداد و اول بغداد تا اين لحظه که اين بنده حقير سراپا تقصير در خدمت شما هستم ديگر بر نگشت، از چهار صد و پنجا به بعد هيچ وقت ديگر بغداد چنين مرکزيتی برای علوم حوزوی تا زمان ما، تا همين الآنی که من نشستم الآن دارند يک چندتا طلبه­ چيز، اما اين مرکزيت علمی که ما الآن در بغداد اول داشتيم بعد در بغداد دوم داشتيم اين مرکزيت علمی ديگر به بغداد بر نگشت،

س: قوامش به مرحوم شيخ بود ديگر، قوامش به آن­ها بود ديگر

ج: شيخ مفيد بود، سيدمرتضی بود، سيدرضی بود، خيلی بودند در اين اثناء زياد چهره عده­ای زيادی از قم آمدند، ابن قولويه و اين­ها از قم آمدند اين­ها بغداد نبودند، محمد ابن احمد ابن داود ابوالحسن کتاب مزار دارد، ايشان هم که متوفای به نظرم يکسال بعد از ابن قولويه است ابن قولويه سه صد و شصت و هفت است، ايشان سه صد و شصت و هشت، يک علی ابن حسين، حسين ابن علی مؤمن قمی ايشان هم کتاب نوادر دارد که بغداد آمده يا همين کتاب اختصاص شيخ مفيد است يا شيخ مفيد، حالا يا شيخ مفيد کس ديگر از اين گرفته، چون کتاب اختصاص خيلی بحث بر انگيز است من احتمال می­دهم مال همين مؤمن قمی باشد بعد به بغداد آمده اين کتاب فوائد خوبی دارد از نظر علمی مشکل دارد، اسنادش به اصطلاح يعنی اول سند و بعد ترتيب تاريخش و اين­ها و الا فوائد بسيار لطيفی دارد کتاب بسيار خوبی است کتاب اختصاص شيخ مفيد اگر به لحاظ تاريخی مشکل نداشت مثلاً مقدار زيادی از روايات ابن بوته را ما اين­جا داريم محمد ابن جعفر، وقتی می­گويد محمد ابن جعفر موردش ابن بوته است چون ما ابن بوته را بيشتر در فهرست می­شناسيم در حديث کم می­شناسيم حديثش يک مقدار زيادی در همين اختصاص شيخ مفيد است به اسم اختصاص شيخ مفيد، شيخ قطعاً ابن بوته را درک نکرده اين مؤمن قمی احتمالاً ابن بوته را درک کرده به هر حال فعلاً وارد اين بحث­ها نشويم که بحثی، محمد ابن حسين را آوردی؟

س:

25: 20

ج: بخوان خيلی نجاشی عجيب ازش توصيف می­کند ليکن من خود من که احاديثش را تا حالا مراجعه کردم نه اين­که مستقلاً بررسی کرده باشم، به نظرم از اين هم بالاتر است خيلی فوق العاده است غرض می­خواستم بگويم در کوفه يک مقدار بل­بوشه بود کتاب­ها زياد بود، نوشته­ها زياد بود، نسخه­ها زياد بود، اما يک چندتايي مثل اين محمد ابن حسين بودند که خيلی فوق العاده هستند، فوق العاده دقيق النظر و بخوان عبارت ايشان را می­خواهم دقت بکنيم،

س: صفحه 334 شماره 897 محمد ابن حسين ابن ابی الخطاب ابوجعفر الزيات الهمدانی و

6: 21

جليل فی اصحابنا عظيم القدر کثيرالروايه ثقه عين حسن التصانيف مسئول الی روايته له کتاب اسم خودش را هم می­آورد

ج: الی آخر

س: الی آخر

ج: حالا از اول چون به ترتيب خواندند جليل فی اصحابنا اين مرادش اين است که مردی است بسيار بزرگوار و صاحب جلالت و احترام خاصی در کوفه بين اصحاب داشته، عبارت دوم جليل فی

س: عظيم القدر

ج: عظيم القدر اشاره به اين­که دارای يک منزلت اجتماعی بسيار بالای بوده خيلی غير از اين­که خودش مرد بزرگواری است تأثيرگذار بوده در جامعه علمی، غير علمی کوفه، کاملاً به اصطلاح قدرتش و قدرش بالا بوده بعدش؟

س: کثير الروايه

ج: کثير روايه­اش را درست گفته ما الآن اصلاً بعض روايات داريم که فقط ايشان طريقش است روايت يعنی نقل کتب اصحاب مصادر اصحاب روايت در اين­جا مراد، حديث شفاهی نيست کثيرالرواية يعنی کتاب­های زيادی را نقل کرده، من ديگر حالا بخواهم شرحش بدهم يکی يکی طول می­کشد ما الآن مواردی داريم که تقريباً منحصر به ايشان است کسی ديگر آن­ها را نقل نکرده و خيلی هم فوائد دارند يعنی نکات فنی خيلی ظريفی دارد که الآن بخواهم شرح بدهم طولانی است انصافاً خيلی دقيق نوشته نجاشی مطلب ايشان کاملاً درست است مصادر زياد کتب زيادی را نگاه کرد بلی آقا؟

س: اقلاً هفتاد و پنج مورد ديگر در کتاب نجاشی اسمش برده شده، بغير از ترجمه­اش يعنی در طروق هم اسمش برده شده

ج: نه اصلاً غير از اين، اصلاً گاهی منفرد است يعنی ايشان فقط از اين روايت را نقل کرده، حالا بخواهم بگويم طول می­کشد يکش هم حديث لاضرر است،

س: کثيرالروايه ثقه عين،

ج: ثقه يعنی به اصطلاح وثاقت و در البته اين وثاقت در عبارت نجاشی خب عرض کرديم، ثقه عرض کرديم در باب ثقه­ای که در نجاشی هست چندين احتمال است، بد نيست حالا بگويم يکی متحرز عن الکذب مراد باشد که آقای بيشتر اين را می­گيرند يکی متحرز عن الکذب و امامی باشد که عده­ای مصر هستند به اين فن که می­گويد ثقه، لذا مثلاً داود ابن حسين شيخ گفته واقفی، نجاشی گفته ثقه گفته اين معارض است، چون ثقه در کلامش يعنی امامی، آن­که گفته واقفی با اين نمی­سازد غرض اين هم يکی از فوائد، يکی اين­که ثقه متحرز عن الکذب و امامی و ضابط عدل، اضافه کردند و يکی اين­که باز اضافه کردند که ضابط عدل ضابط امامی متحرز عن الکذب که مراد از نجاشی يک احتمال هم که اين حقير سراپا تقصير دادم که اين توثيق توثيق فهرستی باشد يعنی آنچه که نوشته نوشته­هايش قابل اعتماد است اين خيلی اثر می­کند، يعنی آن نوشته ايشان، کتاب ايشان چون گاهی اوقات نجاشی راجع به يک کسی می­گويد ثقه، بعد طريقش را می­آورد طريقش درش مجهول دارد، همين عبدالله ابن ميمون قداح اين طور است شخصی به نام جعفر ابن محمد تقريباً راوی مشهور از اين، چون ايشان ساکن اهل مکه بود راوی معروفش جعفر ابن محمد ابن عبيدالله اشعری قمی و خود ايشان خيلی شناخته نيست کلينی هم از همين راه نقل می­کند عن جعفر ابن محمد عن عبدالله ابن ميمون اين مراد همين قمی است ايشان رفته در سفر حج و اين کتاب ايشان را آورده در حوزه­های ما، يکی از طروق معروف کتابی همين آن وقت اگر اين شد می­توانيم بگوييم به عبارت نجاشی که می­گويد ثقه يعنی کتابش مورد اعتماد است ضعف طريق ديگر تأثير نکند، روشن شد؟ اين نکته را نمی­دانم دقت، اين نکته اگر شد يعنی اگر جعفر ابن محمد را هم نشناختيم حالا گفتيم زياد کثرت

2: 25

فلان اعتماد اصحاب را حالا بگذاريم کنار چون توثيق رسمی ندارد ايشان حتی ايشان را نشناختيم چون نجاشی کتاب را توثيق کرده يعنی کتاب قابل اعتماد است کتاب هم که طريقش ايشان است،

س: در متن­های فهرستی بيشتر

ج: دقت کرديد؟

س: بلی

ج: اين هم يک فائده حالا امشب يک فائده جانبی بلی آقا؟ روزی­مان اين هم يک فائده جانبی در شرح کلمه ثقه در کتاب نجاشی و احتمالاتی که داده شده، اين احتمال اخير را هم بنده عرض کردم که شايد ثقه به درد بخورد حتی جايي که طريق به ايشان ضعيف است يعنی واضح است که طروق اصحاب ما به اين کتاب عبدالله ابن ميمون قداح همين جعفر است جعفر ابن محمد اشعری قمی و ايشان هم توثيق ندارد بگوييم نمی­خواهد توثيق مادام نجاشی می­گويد ثقه يعنی کتابش قابل اعتماد است، همين که گفت کتابش قابل اعتماد است ولو طريق روشن نباشد يعنی اين نسخه معلوم می­شود که در، چون واضح است که در قم بوده فلان، همان اسم است همان طريق و همان اسم و همان خصوصيات کاملاً واضح است که همان نسخه به دست قمی­ها رسيده دقت فرموديد بگوييم پس از اين­که نجاشی توثيق کرده، توثيق نجاشی در حقيقت ناظر به اعتماد بر کتاب، به اصطلاح بنده توثيق را فهرستی بگيريم نه رجالی بگيريم، رجالی­ها را هم عرض کردم احتمالات رجالی­اش را هم عرض کرديم که مجموع احتمالات در، فعلاً آقای خويي ثقه متحرز عن الکذب گرفته دقت فرموديد؟

س: ظاهر خوبی داشته

ج: چون آقای زمانی هم احتمالات ثقه در نجاشی را بياوريد به مناسبت، حالا باز دو مرتبه تکرار بکنيم،

س:

47: 27

ج: به قول آقای خادمی، عرض کرديم احتمالاتی که هست يک که ظاهر عبارت آقای خويي است متحرز عن الکذب مراد از ثقه يعنی متحرز عن الکذب اين احتمال اول، احتمال دوم اين­که ثقه يعنی متحرز عن الکذب و امامی، که عرض کرديم مرحوم آقای به اصطلاح حجت الاسلام شفتی در رساله­ی که دارد در شرح روايت عمر ابن حنظله ميلش به اين است که چون داود ابن حسين در سند هست راجع به داود نجاشی گفته ثقه شيخ گفته واقفی، لذا آقای خويي گفته قبول می­کنيم چون ايشان موثق است و قبوله، مرحوم شفتی در آن جا می­گويد احتمالاً مراد از ثقه در کلام نجاشی امامی بودن هم هست، ثقه نه فقط محترز عن الکذب متحرز عن الکذب است مرادش امامی هم هست پس ثقه متحرز عن الکذب و امامی، احتمال سوم متحرز عن الکذب و امامی و عدل، بنا بر حجيت خبر عدل يعنی به اصطلاح اعتماد بخواهيم بکنيم بر حديثش به خاطر عدالتش احتمال چهارم متحرز عن الکذب ثقه، عدل امامی ضابط، چون به خاطر اين­که می­خواهيم اعتماد بر حديث او بکنيم ضابط است احتمال پنجم هم که بنده اضافه کردم و آن اين که اصلاً اين توثيق فهرستی باشد، چون اين چهارتا کلمه رجالی بود و مرادش اين باشد کتاب اين قابل اعتماد است اين کتابی که الآن به اسم ايشان هست، آنچه که از کتاب ايشان نقل شده اين کتاب قابل اعتماد است ثقه يعنی توثيق فهرستی آن وقت اين نتيجه­اش در کجا ظاهر می­شود؟ الآن مثالش را عرض کردم مرحوم نجاشی شرح حال عبدالله ابن ميمون قداح را می­گويد می­گويد ثقه، بعد طريقش را به کتابی، چون ايشان دور بوده اهل مکه است از نوادر اصحاب ما در يک روايت دارد که امام باقر فرمودند: کم انتم بمکه قال نحن اربعه، کل شيعه در مکه چهار، الآن هم فکر نمی­کنم خيلی بيشتر باشد، الآن ظاهراً يک چيزی شبيه همين عدد است: قال نحن اقرب قال اما انتم نور الله فی ظلمات الارض، شما چهار نفر هستيد اما نور الهی هستيد غرضم اين­که بسيار عدد کمی در مکه مکرمه شيعه وجود داشت که يکش ايشان است آن وقت آن راهی را که ايشان نوشته منتهی می­شود به جعفر ابن محمد قمی اشعری که معلوم می­شود ايشان کتاب ايشان را از مکه آورده، حالا در کافی احاديثی نسبتاً بدی نيست از،

15: 30

تمامش، معظمش يکش اگر از کس ديگری است، جعفر ابن محمد قمی هستند همه اين­ها روايت ديگران که نقل می­کنند طروق­شان بر می­گرده به اين جعفر، اين معلوم می­شود که کتاب نسخه معروف، نسخه معروف کتاب عبدالله ابن ميمون را همين جعفر آورده، آن وقت اگر عبارت ثقه توثيق فهرستی باشد، يعنی اين رواياتی که ما الآن از عبدالله ابن ميمون توسط جعفر داريم قابل قبول است ولو جعفر توثيق نشده چرا؟ چون کتاب توثيق شده، روشن شد ولو جعفر توثيق نشده، مراد نجاشی اين است که اين روايات قابل اعتماد است، يعنی ايشان چون طريق را ذکر می­کند، همانی که من الآن بلد هستم ايشان قطعاً بهتر از ما بلد است ايشان بهتر مصادر را ديده ولو اين عبدالستار يک شعری در مدح ما گفته بود اگر نجاشی امروز زنده باشد می­گوييم مددی شيخ يا معتمدی الی آخره، يک شوخی دارد يقول مددی شيخ يا معتمدی، حالا به هر حال با قطع نظر از عبارت ايشان قطعاً نجاشی ملتفت نکته هست می­خواهد بگويد رواياتی را که ما الآن در کتب از عبدالله، البته نه کتب آنچه که الآن از عبدالله ابن ميمون توسط جعفر رسيده قابل است، چون ايشان ثقه است ثقه يعنی کتاب ايشان معتمد است کتاب هم توسط ايشان رسيده،

س: بعد مرحوم نجاشی در مورد کسانی که کتاب ندارند تعبير به ثقه هم دارد

ج: عادتاً ايشان مگر استثناءً و الا عادتاً ايشان متعرض کسانی شدند که کتاب دارند استثناءً به هر حال بگوييم آن­جا قرينه باشد، اين مجموعه احتمالات پنج احتمال در ثقه در عبارت مرحومی، چون اين­جا داشتيم راجع به محمد ابن حسين ابن ابی الخطاب و تعبيراتی که نجاشی، پس ثقه تمام اين احتمالات در حق ايشان درست است انصافاً، آن وقت عينٌ عين به اصطلاح عبارت از اين­که چهره مشخص و بارزی است يعنی فقط اين نيست که مثلاً چون ممکن است در حوزه ما اساتيد فراوانی باشند فرض کنيد مرحوم آقای محقق داماد مرد بزرگوار هم ليکن مشخص است طائف زمان ايشان آقای بروجردی است عين آقای بروجردی عين بودن غير از جلالت قدر است، ايشان جليل القدر است ليکن چهره بارز نيست آن چهره بارز من حرفم اين بود اين را می­خواستم عرض کنم که می­گويند نجاشی هر کلمه­ای که آورده يک معنا درش خوابيده، هر کلمه­ای مثلاً ثقه عين، عين يعنی يک چهره بارزی است حالا ممکن است فرض کن آقای داماد يک استاد بسيار، و واقعاً هم همين طور بود بسيار شخصيت بزرگوار ليکن عين نبود عين آقای بروجردی بود، مرحوم آقاميرسيدعلی يثربی کاشانی خيلی بزرگوار بود ليکن عين نبود، عين آقای بروجردی بود، عين يعنی به اصطلاح چهره شناخته شده چهره­ای که برای خودش شخصيتی است در حديث، در کوفه، ثقه عين يکی ديگر، مسکون الی تصانيفه يا بعدش است؟

س: حسن التصانيف

ج: حسن تصانيف اين نشان می­دهد که آنچه که ايشان، اولاً اين عبارت تصانيف احتمالا مشعر به اين باشد که کتب محمد ابن حسين جزء مصنفات است که ديشب شرحش را داديم شب قبل از اين­که ايشان تعبير به تصانيف کرده يعنی معامله ما با کتب ايشان معامله به اصطلاح تصنيف است مصنفات است، ليکن اين مصنفات خيلی مرتب اند، قشنگ اند، ابواب بندی­اش فهرست بندی­اش، آوردنش، تنظيم ابوابش تنظيم حديث خيلی قشنگ است يعنی زيبا احاديث را خيلی مرتب و قشنگ و ناظر به ترتيب ظاهری خود کتاب است حسن التصانيف اين مرادش اين قسمت است بعدش،

س: مسکون الی روايته

ج: مسکون الی روايته، اين مسکون الی روايته يعنی چه؟ اين يک بحثی

س: قابل اعتماد بودن

ج: نه آن ثقه گفت، مسکون الی روايته يک نکته جديد، نه ضابط و اين­ها که بود چون گفت کثيرالروايه حسن التصانيف، ثقه مسکون الی روايته اشاره به اين نکته است که اگر ايشان از يک کتابی نقل کرد ديگر بقيه­اش را نگاه نکنيد قابل قبول است

س: بعد که نقل کرد قياس

ج: مثل اين­که، خيال­تان باشد يک وقت لذا معنايش اين است،

س: اين که شما فرموديد

ج: از خيلی، از آن بالاتر می­شود يعنی مثل همين حرف را راجع به اصحاب اجماع گفتند که اگر نقل کرد ديگر ما بعدش را نگاه نکن ولو ضعيف باشد اين مسکون الی روايته نه تصانيفه از کسی که نقل کرد ديگر از آن مابعدی­ها سؤال، دقت کرديد چه می­خواهد بگويد اگر اين باشد جزو کسانی است که اگر در سند واقع شد بقيه سند را نگاه نکنيد، مثلاً همين روايت عمرو ابن حنظله اين روايت عمرو ابن حنظله را به طريق مرحوم صدوق بياوريد،

س:

21: 35

ج: خب چه کار کنيم ديگر، چون اين بحث مبنايش بر همين بود که اطراد و استطرادش زياد بشود، اطراد در استطرادش، ببينيد مثلاً درش محمد ابن حسين است به نظرم عن حکم ابن مسکين عن داود است،

س: استطراداته

ج: اين را هم بايد گفت حسن، بلی

س: اين را در نجاشی

ج: بلی اضافه بکنيم، اين ديگر روشن شد برای شما که بايد هر عبارتی نجاشی را به يک معنايي است اين معنا را هم آقای ابطحی دارد مسکون الی رواياته، در همان مقدمه تهذيب المقالی که نوشتند ايشان دارد البته انصافاً هم نديدم آقايون اين حرف را گفته باشند، شايد هم از آقای بروجردی گرفتند اما حرف قشگی است به هر حال می­خواهد مسکون الی رواياته يک نکته زائدی دارد غير از ثقه، يعنی می­خواهد بگويد که آقا ايشان اضافه بر وثاقتش، اضافه بر جلالت شأنش که اول گفت، و ماکان فيه عن عمرو ابن حنظله مشيخه صدوق،

س: مشيخه صدوق

ج: دقت می­کنيد آقا، ايشان

س: موقعيت­های اجتماعی­اش را بيشتر ناظر بوده اين قسمتی

ج: اين روايتش، اگر تصانيف مال کتبش است حسن التصانيف مال کتبش است، مسکون الی روايته کتبی که نقل کرده رواياتی که نقل کرده، کتب حتی روايات ممکن روايات شفاهی هم باشد اگر چيزی را نقل کرد اين قدر اين مرد بزرگوار است که ديگر از بعدش سند سؤال نکنيد، نبينيد از که نقل کرده؟ هرکسی نقل کرده باشد ما قبول داريم همين­که اسم محمد ابن، مثل اصحاب اجماع، همين که اسم محمد ابن حسين آمد ديگر بعدی­ها را نگاه نکنيد آن وقت اين خيلی اثر دارد چون الآن ما عده­ای از روايات داريم که مابعدش گير دارد ايشان می­خواهد نجاشی می­گويد بابا،

س: عبارت شيخ و ما کان فيه عن عمرو ابن حنظله فقد رويته عن حسين ابن احمد ابن ادريس رضی الله عنه عن ابيه عن محمد ابن احمد ابن يحيي عن محمد ابن عيسی عن صفوان ابن يحيي

ج: نه اين غير از آن است نه، پس شايد شيخ دارد يک طريقی که درش محمد ابن،

س: داود عن عمرو ابن حنظله

ج: داود چرا، اين غير از آن است اين غير از آن است، اين اسمش محمد ابن حسين است غير از آن است من خيال کردم درش حکم ابن مسکين است به نظرم در روايت حکم ابن مسکين بياوريد درش محمد ابن حسين هست قبلش، حکم ابن مسکين

س: در مشيخه شيخ

ج: نه مشيخه نه، اصولاً در اسانيد به ذهنم می­آيد که محمد ابن حسين از حکم ابن مسکين هم نقل می­کند در ذهنم الآن اين طور است اگر اشتباه نکرده باشم، غرضم به هر حال اين دقت کرديد مسکون الی روايته باز يک نکته جديدی داشت و اين يک شهادتی است از نجاشی که اگر ايشان در سندی واقع شد ديگر بعدش را نگاه نکنيد اين ديگر قابل اعتماد است، يعنی قابل قبول است مسکون نمی­خواهد تعديل بکند، نمی­خواهد بگويد توثيق، ليکن قابل قبول است يعنی ايشان شواهد کافی به کار برده مرد دقيق النظری بود مرد مطلعی بوده، وقتی می­خواسته نقل بکند ظرافت­های زيادی را به کار برده، به نظر من همين و قضی بالشفعه را هم ايشان نقل می­کند از محمد ابن عبدالله ابن هلال که يک توثيق روشنی ندارد، حالا اين هم يک شرحی، حکم ابن مسکين،

س: در کافی و تهذيب و فقيه يعنی بدون استبصار و وسائل بيست و يک حديث از حکم ابن مسکين دارد،

ج: محمد ابن حسين؟

س: بلی،

ج: عرض کردم مثلاً حکم ابن مسکين توثيق ندارد خودش، حکم ابن مسکين يکی از راه­هايش اين است مادام مثلی، البته ابن ابی عمير هم ازش نقل می­کند بيشتر از راه ابن ابی عمير توثيقش کردند،

س: خود حکم ابن مسکين می­فرمايد

ج: بلی ببين قبلش از

س: راويش که ازش نقل کرده محمد ابن حسين ابن ابی الخطاب،

ج: دقت

س: دوتا که عرض شد بعد علی ابن اسباط هجده­تا، محمد ابن ابی عمير شش­تا

ج: اين را بيشتر به توثيق ابن ابی عمير است

س:

15: 39

ج: نه به آن نه، همان بيشتر از راهی، آن چون جزء اصحاب اجماع گفت اما از راه به اصطلاح جزء ارکان است، اما از راه حکم ابن مسکين تا حالا نگفت اين، يعنی در کتب رجال نديديم که بگويد حکم ابن مسکين به خاطر عبارت نجاشی مسکون الی روايته، روشن شد از اين عبارت مسکون الی روايته استظهار کرده باشند اين نکته­ای که امشب می­خواستم بگويم اين دقت مرحوم نجاشی، اگر اين مطلب درست باشد معلوم می­شود که مرحوم محمد ابن حسين، همان روايت قضی بالشفعه را هم بياوريد بازهم محمد ابن حسين به نظرم عن محمد ابن عبدالله ابن هلال، اين سندی به اصطلاح حالا بياوريد شما تا من يک توضيحی هم آن­جا عرض کنم که واقعاً هم خيلی با ارزش است يعنی انصافاً من به ايشان عرض کردم قبل از اين­که تشريف بياوريد آنچه که خود من شخصاً باش مراجعه داشتم خيلی مرد فوق العاده­ای است فقط شانس آورده که بغداد نيامده و الا به نظر من می­آيد شايد در دقت و ظرافتش از ابن ابی عمير هم بالاتر، خيلی فوق العاده است،

س: بالشفعه

ج: و قال لاضرر و لاضرار، قضی بالشفعه و قال لاضرر و لاضرار

س:

28: 40

صلّی الله عليه و آله و سلّم بالشفعه بين الشرکاء، عقبه ابن خالد است اين،

ج: بلی عقبة ابن خالد قبلش محمد ابن حسين نيست؟

س: نه، و روی عقبة ابن خالد

ج: که دارد اين را؟

س: فقيه که فرموديد

ج: نه نه يکی ديگر هم دارد، ببينيد عقبه را از چه راهی، اين حديث عقبه ابن، خود اين حديث را اين يک نکته­ای دارد اين به اصطلاح به اين سند مکرر شده، به اين سند مکرر شده عقبة ابن خالد، محمد ابن عبدالله ابن هلال بعدش، عن ابی عبدالله،

س: نه اين­که در چيز است عن ابی عبدالله مباشراً

ج: پس قبلش شايد محمد ابن عبدالله ابن هلال است

س: من الآن دارم

ج: اين در غير از فقيه هم آمده نگاه کن، آن وقت يک نکته عجيب اين است که يک روايت معروف عبادة ابن صامت هست که در لاضرر است در مسند احمد يا در ذيلش آمده در ذيل مسند احمد عجيب اين است که حدود بيست و بيست و يک قطعه است حدود پانزده شانزده موردش با همين سند واحد که شما،

س: تهذيب بوده در ذهن شما، محمد ابن يحيي عن محمد ابن الحسين عن محمد ابن عبدالله ابن هلال عن عقبه ابن خالد

ج: عرض کردم

س: عن ابی عبدالله

ج: اين سند بعينه همان روايت را آورده خيلی عجيب است و تکرار می­شود عين سند و اين از خصائص محمد ابن حسين است اين چيزی عجيبی است چون اين حديث عباده در زمان امام صادق در مدينه نوه پسر عباده نقل می­کند بعدها آن عبدالعزيز درآوردی اين را نقل می­کند، در شيعه منحصر به محمد ابن الحسين است خيلی عجيب است از آن بيست، بيست و يک موردی را که من، من در مسند احمد خودم شماره گذاری کردم يک دو سه، آقای چيز متنبه اين کار شده، اما متنبه آن نکته فنی نشده مرحوم آقای شيخ الشريعه ايشان هم استخراج کرده،

س: در لاضرر

ج: در لاضررش، من حدود پانزده يا شانزده مورد ديدم احتمال هم می­دهم که تمام را ايشان نقل کرده تمام را و عجيب است سند يکی است، محمد ابن عبدالله ابن هلال از، يا هليل البته اين در نجاشی عبدالله ابن هليل آمده، خيال می­کنند نجاشی متعرض ايشان نشده به اسم هليل متعرض ايشان شده نه به اسم هلال، آن وقت عقبه ابن خالد عن ابی عبدالله خيلی عجيب است همان روايتی مال عباده،

س: اين نوشته ما کان فيه عن عقبه ابن خالد نداريم ظاهراً به اسم بقيه سندها همه محمد ابن، عبدالله ابن هلال اولش هست، فقط اين­جاست که ابتدا شده عقبه ابن خالد،

ج: اگر طريق ندارد شايد از دستش افتاده يا يک نکته ديگری بوده،

س: اين­جا هم محمد ابن عبدالله ابن هلال بوده چون در بقيه طروق

ج: همان محمد ابن عبدالله ابن هلال است اين نه، نکته­اش اين نيست، اين نکته­اش اين است که يک روايت واحده­ای است از که عباده نقل شده تکه تکه در اين­ها آمده و در جاهای مختلف هم هست و راوی مهمش هم همين محمد ابن حسين است اينی که ايشان می­گويد کثير، چون عبارت داشت کثيرالرواية يعنی واقعاً محمد ابن حسين چيزهای نقل می­کند کسی ديگر نقل نکرده منحصر در خودش است، يکی از اوصاف نجاشی کثيرالروايه بود همين طور است يعنی انصافاً من دانه دانه عبارتش را خواندم و معنی کردم که ايشان هر کلمه­اش يک معنايی داشت آن وقت اين مسکون، مثلاً الآن همين روايت را اشکال می­کنند که اين نمی­دانم محمد ابن عبدالله ابن هلال توثيق واضحی ندارد يا عقبه طبق اين عبارت نجاشی قابل اعتماد است اگر اين عبارت روشن شد يعنی يک فوائدی را داريم می­گوييم که اين می­تواند در خيلی جاها کارگشا باشد که اين از مسکون الی روايته اين عبارت را در بياوريم، فکر می­کنم يکی دو مورد ديگر نجاشی مسکون الی روايته دارد، در نجاشی بزنيد مسکون، به نظر من دو يا سه مورد دارد که مسکون الی روايته، به نظرم آقای ابطحی هم استخراج کردند، بنده نمی­خواهم در همين مقدمه تهذيب المقال­شان مواردش را استخراج کردند و نوشتند که مراد اين است انصافاً حرف بدی نيست انصافاً آدم اگر بگويد نجاشی فوق العاده دقيق است و هر کلمه­ای ايشان يک نکته تاريخی و حديثی و فهرستی و رجالی بيان کرده، واقعاً تعجب است، حالت اين متعارف کتب متأخر حکيم اديب بارع فلان اين طوری نيست تمام عبارات رو دقت و رو ظرافت انتخاب کرده، خيلی خوب حالا،

س: يکی مسکون الی روايته است يکی مسکون اليه،

ج: مثلاً سه­تا چهارتا شد، خب خيلی حافظه ما خراب نشده، الحمدلله،

س: اعتبار دارد عيون اصحاب

ج: افرادش را بخوانيد يعنی، من گفتم دو يا سه­تا خب

س:

0: 45

ابوترابی

ج: ابوتراب مرد بزرگواری است،

س: بعدش که همين محمد ابن حسين ابن ابی الخطاب است، بعدی که خب محمد ابن الحسن ابن،

13: 45

ج: خب آن فوق العاده است

س: اين مسکون اليه است مسکون الی روايته نيست مسکون اليه است

ج: فوق العاده است ابن الوليد واقعاً فوق العاده است

س: محمد ابن بکران ابن حمران

ج: اين خيلی شناخته نيست اما اين ابن الوليد و محمد ابن الحسين خيلی فوق العاده هستند هردوشان انصافاً فوق العاده هستند خب اين راجع به اين بود يک مقداری از بحث،

س: مسکون اليه با الی روايته را فرق بگذاريم يا يکی بدانيم

ج: ظاهراً مسکون اليه شايد روايت ندارد شايد مثلاً شخصيتش، توثيقش، تجليلش مثلاً، اگر توثيقی کرد، روايت آن جنبه خاص است يعنی اگر مطلبی را گفت، شايد مثلاً کتابی در رجال داشته يا در مثلاً ارزيابی تراجم اين­ جور چيزها داشته حالا اين هم راجع به اين قسمت، حالا برگرديم به بحث خودمان بحثی که داشتيم ما يک بحثی را گذاشتيم که به اصطلاح امروزی­های ما يک درختواره­ای از حديث شيعه و مصادر حديثی شيعه به لحاظ بررسی متن، البته عرض کرديم حالا چون اول بحث هم عرض کرديم، آقايون حوزه، متن را ما به دو اصطلاح به کار می­بريم، گاهی متن در مقابل سند، گاهی متن يعنی نوشتاری که در مقابل ما هست اين شامل سند هم می­شود مثل اين تجديد الاسانيد آقای بروجردی ايشان کامل آورده باهم مقايسه کرده گفته مثلاً اين­جا نقص دارد زيادی دارد، کمی دارد اين متن را به اين معنی اين نوشتار علی ابن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابی عمير، حماد عن الحلبی اين نوشتار اگر مقابل ما باشد اين با اين چه کار بکنيم؟ يکی مثلاً درش به جای حماد دارد مثلاً حماد ابن عيسی، مثلاً قبول بکنيم يا نکنيم؟ چون حماد ابن عثمان مراد است، علی ای حال و اين يک بحثی را انجام بدهيم، بحث اولی را که مطرح کرديم اين بود که احاديث در مدينه صادر شده در کوفه تدوين شده مقدار کمش در بصره، يعنی اين دوتا شهر نسبت به مدينه شمال حساب می­شوند اين همين جور آمده، خب انبار داريم واسط داريم، فلان داريم، و ليکن عمده­اش کوفه است بعد از کوفه هم عرض کرديم باز بغداد آمده مکتب اول بغداد حدود سال­های صد و پنجا احتمالاً تأسيس شده تا سال­های سه صد و ده اگر فقه رضا يا تکليف را جزو مکتب بغداد بدانيم تقريباً آخرين اثری را که در مکتب بغداد داريم و تأثيرگذار است همين کتاب است اين بازه­ زمانی مکتب بغداد اول، مکتب بغداد دوم از ورود مرحوم شيخ کلينی شروع می­شود احتمالاً سه صد و بيست و چهار، بيست و پنج به هر حال بايد همين زمان­ها باشد دقيقاً ما فعلاً نمی­توانيم تشخيص زمان ورود ايشان را بدهيم تا خروج شيخ از بغداد، چهار صد و پنجا اين هم بازه زمانی مکتب دوم بغداد، که عرض کرديم بعد از چهار صد و پنجا تا اين لحظه که من در خدمت­تان هستم ديگر بغداد مرکز علمی شيعه نشد حتی الآن هم که حالا ثقل سياسی شيعه در بغداد است اما مرکز حوزوی شيعه نبود مرکز علمی شيعه هم الآن هم نيست حتی زمان­های قبلی که مدتی مثلاً صفوی آمدند عراق و بغداد را گرفتند بازهم مکتب ثقل شيعی به لحاظ حوزوی و به لحاظ علوم نبود،

س: کاظمين هم خيلی وزنه چندانی نداشت

ج: نداشت نه، آن به اعتبار مقابر قريش حساب می­کردند خارج بغداد بود، خود بغداد خيلی شهر بزرگ بود يعنی اصلاً بغداد يعنی دنيا، يک صورتی کوچک از دنيا، نسخه­ای کوچک دنيا بغداد بود، و واقعاً هم شهر عجيبی بود يعنی انصافاً يک دريايي عجيبی بود در، و اين­که شيعه توسط مثل شيخ مفيد، سيدمرتضی و سيدرضی عنوانی در آن دريای اقيانوس طوفانی پيدا کردند خيلی واقعاً از الطاف خاصه حضرت بقيه الله بايد باشد که بتوانند برای خودشان تأثيرگذار باشند در اين، اقيانوس بايد بهش گفت نه دريا مسأله بغداد را،

س: زورا

ج: زورا در لغت عرب، زور به معنای کج: واجتنبوا قول الزور، يعنی قول کج، کج گفتاری، گفتار کج، قول الزور کج گفتاری و می­گويند زور اصولاً اين استخوان سينه، قفسه سينه که کج می­شود اين را زور بهش می­گويند، زورا چون در کجی دجله ساخته شد، چون پاينش تيزفون بود مدائن بود، مدائن در حاشيه دجلسه ساخته شد، آن وقت بالاتر حدود بيست کيلومتر بالاتر دجله يک کمی انحراف دارد در اين نقطه انحراف ساخته شد، نقطه انحراف، و لذا شب­های بغداد ليالی بغداد می­گفتند الآن گاهی می­نويسند ليالی بغداد چون شب­هايش خنک بود تقريباً سه طرفش آب بود، اين خنکی علی الصباح نيشابور، خفتن بغداد که ضرب المثل بود اين خفتن بغداد به خاطر اين زورا هم به خاطر اين کلمه به اصطلاح کجی، اين کجي که

س: ذيل بغداد حساب می­شد

ج: بلی آقا

س: مدائن يا متصل

ج: نه جدا بوده از اين، اصلاً مدائن را يعنی بغداد را در شمال مدائن الآن رسماً سلمان پاک بيست کيلومتر با بغداد فاصله دارد رسماً، اما خب ديگر ساحل رودخانه همه ساخته شده در ايران هم همين طور است ساحل رودخانه همين جور متصل ساخته شده متصل يا باغ است يا خانه است يا زندگی است اين طور نيست که جدا بشود به آن معنی،

س: يا قاصد الزورا من متر، علی الغربی من تلک المقام

ج: مقام، علی ای حال زورا به اصطلاح بغداد به اين جهت بهش می­گفتند چون در به اصطلاح انحراف و پيچی، خميدگی که در دجله بود ساخته شد می­گويند باغی بوده مال دازبه، باغ داز، داز،

س: باغ داد،

ج: يا باغ داد يعنی دادگستری و عدالت يعنی باغ عدالت الی آخره، منصور اين را بنا کرد در و سال صد و چهل و پنج ديگر تکميل شد و منتقل شد به بغداد البته از همان اوائل ما داريم مثلاً فلان ابن کرخی، کرخ از همان اوائل محله شيعه نشين بود اين اواخر که سنی نشين شده بود حالا باز دو مرتبه شيعه برگشته محله شيعه نشين بغداد از اوائل هميشه کرخ بود، سيدمرتضی و سيدرضی بزرگان اصحاب در کرخ بودند چون محله شيعه نشين بود، مثلاً شيعه نشين بغداد کرخ بود به هر حال انصافاً هم بغداد شهر بزرگی است و آثار عجيبه­ای دارد اين مطلب اول.

تدريجاً از سال­های دويست،

س: تعداد مساجد و خانه­ها در حمامات بغداد تاريخ بغداد دارد يک فصل مفصلی

ج: اصلاً همه مفصل است خيلی فوق العاده است خود جامع منصور اوائلی که ايشان درست کرد اصلاً يکی از شلوغ­ترين نقاط دنيا معروف بود، روزهای جمعه که نماز جمعه بود اين قدر اين مکان شلوغ بود، بعد گفتند از

50: 51

افتاد، خلوت شد مثل دانشگاه تهران اوائل انقلاب، غرض بعدها از رونق افتاد و الا جامع منصور يکی از مهم­ترين نقاط شلوغ حساب می­شد در آن زمان، در روز جمعه، اصلاً ضرب المثل بود در شلوغی به به حساب روز جمعه جامعه منصور در بغداد يک اصلاً چيزی عجيبی حالا بخواهم باز بگويم شرح­هايش و اين­هايش و واقعاً هم جاي عجيبی است چون يک مقدارش اقليمی چهارم است، اقليم چهارم است می­آيد تا طرف همين قم و اصفهان، اقليم سوم و چهارم، اصطلاح جغرافيای قديم بهترين اقاليم کرة زمين سوم و چهارم هستند اصلاً بهترين نقاط کرة زمين، می­رود تا حدود شام و اين­ها، قوطه دمشق که اصلاً بهشت زمين بود اصلاً جايي به زيبايي آن در نبود، الا همين قوطه دمشق، يک اوصاف جغرافيای قديم، حالا اوضاعش عوض شده، حالا به هر حال خيلی وارد آن بحث نشويم تدريجاً ببينيد حديث يک راهی را به طرف شرق می­آيد که فرض کنيم مثلاً اولش قم است مثلاً از بغداد حساب بکنيد و از کوفه حساب بکنيد، از عراق حساب بکنيد، بعدش نيشابور است خراسان است بعدش برويم برسيم تا خارزم است ماوراء النهر است ديگر بالاتر نداريم ديگر خطر و مطر آن­جاها ديگر نبوده تا سمرقند و کش و سمرقند اين ميراثهای ما رسيده، جزو بهترين ميراثهای ما که تصحيح شده همينی است که در قم بوده از حدود سال­های دويست شروع شده تا حدود سال چهار صد اين حرکت علمی مقابله نسخ و کتب و مشايخ و شيوخ و محدثين انواع تحديث تا حدود سال چهار صد، پس از حدود دويست تا چهار صد اين­جاست اصلاً تفکر فهرستی هم از اين­جا شروع شد البته احتمالاً حالا من شايد بعد هم يک توضيحاتی را گذاشتيم به آقايي، بحث­های آقای مختاری، که شايد تفکر فهرستی مثلاً سال­های دويست شروع شد اما مال واقفيه باشد همان کتاب الرجال عبدالله ابن جبله، شايد مرادش رجال نيست فهرست باشد، حالا يک شرحی دارد يک وقتی اشاره کردم، حالا اگر بحث­های فهرستی را هم شروع کرديم مطلب را توضيح بيشتر را آن­جا عرض می­کنيم مطالب فهرستی مهم ما مال همين قم است در همين فتره زمانی که عرض کرديم يعنی مهم­ترين فهارسی که ما داريم در قم در اين فطره زمانی است مابين دويست تا حدود چهار صد، آن وقت نيشابور حرکت علمی­اش خوب است ليکن تقريباً قائم به شخص است که فضل ابن شاذان باشد و فضل درست است شخصيت بسيار بسيار بزرگی است واقعاً شخصيت فوق العاده­ای است خيلی قابل استفاده است ليکن به مقدار شخصيتش ازش استفاده نشد، يعنی آن حالت حوزوی و تأسيسی برای او پيدا نشد برای فضل، و الا شأن ايشان بيش از نيشابور است، رفت مکتب ما تا سمرقند، اين مکتب ما در سمرقند حدودهای تقريباً می­شود گفت مثلاً دويست و بيست، دويست و سی، اين شروع می­شود تا حدود سه صد و چهل و پنجا ديگر بعد از او ما نداريم اين آخرين خط مشرق ماست، و به خاطر دور بودن، دور بودن از حوزه­های علميه خيلی آثارش به ما نرسيده ليکن شاخصه اين مکتب رجال است شاخصه اصلی­اش رجال است، يعنی عياشی معرفة الناقلين­اش را اينجا نوشته، مرحوم کشی کتاب رجالش را اين­جا نوشته، نصر ابن صباح اين­جا نوشته، جبرئيل ابن احمد فارابی کتاب مفاخر اهل بصرة و الکوفه را اين­جا نوشته، چند نفر ما داريم که در همين­جا در اين مناطق بودند فاراب و سمرقند و اين­ها کش و تا کش و اين­ها کتاب­های رجالی و حديثی نوشتند، و ميراث­هایشان خواهی نخواهی نقي ترين ميراث­شان و شايد بشود گفت دقيق­ترين ميراث­شان تا حدی، حالا دقيقش را نمی­شود گفت ليکن انصافاً ميراث بسيار فراوان دارد و خيلی هم دارد عياشی است و ضوابط علمی­اش را هم ايشان مراعات کرد، حالا می­گويند اول سنی بوده شواهد تحديث و برود نگاه بکند و سؤال بکند و بررسی بکند، چون کشی تا آن­جايي که من توانستم بفهمم از نيشابور آمده تا ری تا قم را داريم از مشايخ ديگر بعد از او نداريم، از مشايخ کوفه و بصره و بغداد و اين­ها نداريم اما مرحوم عياشی دارد و کاملاً هم مطلع است يعنی با اصطلاح زندگی کرده، حالا يا به خاطر اين­که قبلاً سنی بوده يا چون آن منطقه اساساً بزرگان اهل سنت در حديث، خود بخاری مال بخاری است ديگر مال همين منطقه ماوراء النهر است خود بخاری، خود اين­ها محمد ابن يحيي زهلی نيشابوری که از ائمه شأن است استاد فضل ابن شاذان هم است، استاد نجاشی هم است استاد بخاری معذرت هم فضل از محمد ابن، چون در اين کتاب­ها محمد ابن يحيي اسم فضل عن محمد ابن يحيي نشناختند اين کيست؟ ايشان اصلاً شيعه نيست محمد ابن يحيي زهلی نيشابوری، زهلی با ذال اخت الدال زال، زهلی با ح

5: 57

لام و ي، زهلی نيشابوری که خود بخاری هم ازش نقل می­کند البته آن هم طعونی دارد پيش اهل سنت، جهات ديگری که حالا جايش اين­جا نيست به هر حال ما در به اصطلاح مکتب رجالی ما و مکتب حديثی ما در اين ماوراء النهر انصافاً با وجود عياشی چند دفعه اين عبارت عياشی را خواندم که کشی می­گويد از عياشی راجع به چند نفر سؤال کردم خيلی دقيق اين­ها را توصيف می­کند اين نفس نفس اهل سنت در رجال است علمای ما خيلی اهل اين حرف­ها نبودند، چند دفعه خوانديم،

س: سنی بودنش را پذيرفتند

ج: بلی آقا؟

س: سنی بودن

ج: ظاهرش اين طور است و خيلی پر حديث است گاهی در يک معنايي احاديثی می­آورد که حتی شيخ طوسی هم نياورده و الآن به لحاظ متن نمی­دانيم الآن با اين چه کار بکنيم، يک متنی هست حالا چون من اين را بعد شايد بخوانيم يک متنی است از عبدالله ابن سنان که می­گويد پدر من از امام صادق پرسيد چون عبدالله ابن سنان پدرش سنی است ليکن سنی معتدل است خدمت امام صادق می­آمد مثل پسرش شيعه نبوده، راجع به حتی يبلغ اشده، ايشان

20: 58

اشده احتلام، بعد می­گويد گاهی هفده، هجده ساله می­شود و فلان می­گويد اذا بلغ ثلاث عشر سنه، چهار پنج­تا متن دارد اين حديث، چون من شايد اين را يک روزی اصلاً متعرض بشوم به خاطر نکات فنی اختلاف متن و در تمام اين متون آمده اذا بلغ ثلاث عشر سنه، فقط عياشی که مرسل هم نقل می­کند اين ثلاث عشر سنه درش افتاده خيلی عجيب است در کافی هم نقل می­کند آن­هم ثلاث عشر سنه، کافی بلکه دو بار از ميراث واقفيه هم نقل می­کند آن هم ثلاث عشر دارد خيلی عجيب است اين نکته خيلی عجيب است تنها کسی نقل می­کند که ثلاث عشر سنه ندارد مرحوم عياشی است در تفسيرش مرسلاً حالا می­خواهيد عبارت کشی را چندبار تا حالا خوانديم، سه چهار بار لا اقل خوانديم چون من خسته هستم می­خواهم، يک کمی خسته­ام رفع بشود، اواخر کشی است قال سئلت محمد ابن مسعود عن هولاء،

س: می­گويند آقای مرعشی نجفی سر درسش من گاهی کنار ابوی می­رفتم آقای طالقانی می­آمد به ايشان می­گفت روايت را بخوان، آقای طالقانی می­خواند و ايشان يک

ج: نفسی می­کشيد بلی،

س: ديوان عبدالستار دو جلدش چاپ شده، شعر شما دست آن­ها بوده يا نه؟

ج: نمی­دانم

س:

46: 59

دنبال اشعارش است

ج: نمی­دانم

س: يک نفر نجف

ج: نمی­دانم کجا هم گذاشتم خودم، راجع به من دوبار شعر گفته، اين شعر دومش است،

س: اگر بود بگيريد به آن بنده خدا برسانيد

ج: يکی هم برای مرحوم پدر گفته به نظرم با آن عکسش دارد

س: بلی فعلاً يک جايي هم چاپ شد بگويم آن هم هست

ج: بلی برای من دوتا هم گفته نه يکی بلی بخوانيد آقا اما خيلی دقيق است انصافاً ای کاش­ رجال­ها اين­ها ديگر رجالی است انصافاً اصحاب ما به اين دقت رجال را ننوشتند خيلی عياشی با يک دقت و ظرافت لطيفی راجع به ارزيابی افراد می­گويد سئلت، آن وقت اين ديگر شهادت عن حس هم هست، چون کشی می­گويد سئلت العياشی،

س: آن ثلاث عشر اشکالش چه است؟

ج: خب فتوای اصحاب پانزده ساله است ديگر

س: در شيعه پانزده سال است بعد بلوغ ولی در روايات سيزده ساله

ج: همين ايشان هم فقط دارد ما يک روايت ديگر هم داريم ثلاث عشر در دختر و پسر آن مال عمار ساباطی است،

س: يکش سن است،

ج: نه می­دانم نه ثلاث عشر را عمار ساباطی هم دارد منحصر به اين طريق نيست، دقت کنيد روايت عمار ساباطی هم آن­جا هم ثلاث عشر است البته از نسخه مشهور عمار نيست شرحی دارد که حالا آن وقت آن تنها روايتی است که می­گويد دختر و پسر،

س: بقيه­اش همين مستقل را اقتضاء دارد، همين روايت را

ج: آن می­گويد دختر و پسر هردو سيزده سال، از اين معاصر هم شنيدم بعضی­ها هم فتواشان همين است که دختر و پسر هردو سيزده سال استناداً به همين روايت عمار ساباطی آن داريم اما در پسر سيزده سال اين روايت عبدالله ابن سنان است، به نظرم شايد روايت ديگر هم باشد اين روايت عبدالله ابن سنان عجيب است پنج شش متن دارد در کافی هم دارد، کافی هم يکی از طريق اماميه نقل می­کند يکی از طريق واقفيه در همه­شان ثلاث عشر دارد تنها عياشی ثلاث عشر را انداخته آن وقت آقايون هم بحث می­کنند دوران امر بين زياده و نقصيه و اصالت عدم زياده از اين حرف­ها نوشته، اين­ها به درد دين نمی­خورد به درد روايت نمی­خورد: و اعلموا ان حديثکم هذا دين فانظروا عمن تأخذون دينکم،

س: اصل عدم نقيصه و نمی­دانم

ج: برگشتن اين حرف با اين­ حرف­ها درست نمی­شود حالا بخوانيد شما عبارت را اما اين عبارت خيلی لطيف است يعنی اين عبارت خيلی ارزش علمی و عينی دارد، چون می­گويد ازش سؤال کردم و ايشان اين جور جواب داد،

س: قال ابوعمر

ج: کشی صاحب کتاب،

س: يک متن را که می­خوانيد صفحه­اش را هم بفرماييد

س: بلی اختيار معرفة الرجال جلد2 صفحه 812 همين اسمی که چاپ شده

ج: به اسمش اختيار است اسمش نه، کتاب رجال است اسمش

س: قال ابوعمر سئلت ابالنصر محمد ابن مسعود عن جميع هولاء

ج: حالا اسم برده اول عنوان باب که قرار داده اسم برده فقال

س: فقال اما علی ابن الحسن علی ابن فضال فما رأيت فيمن لقيت من اصحابنا بالعراق، ناحية خراسان افقه و لا افضل

ج: اين رفته ايشان به عراق هم، انبار رفته بصره رفته درست گفته دقيق می­گويد می­گويد در تمام اين نقاطی که من ديدم کشی اين جاها را نرفته ايشان رفته، ما رأيت فيمن لقيت من اصحابنا بناحيه

س: بالعراق و ناحيه خراسان افقه و لا افضل من علی ابن الحسن بالکوفه و لم يکون کتاب عن الائمه عليهم السلام من کل صنف و الا قد کان عنده،

ج: خيلی عجيب است

س: و کان احفظ الناس غير انه کان فتحياً يقول بعبدالله ابن جعفر ثم بابی الحسن موسی عليهم السلام و کان من الثقات

ج: خيلی عجيب است ما اين را مفصل به نظرم در همين بحث حديثی با شما عرض کرديم عجيب است که ايشان با اين جلالت قدرش روايتش مثل پدرش زياد نيست در کافی خيلی کم است در فقيه هم کم است اين را برای اولين بار متنبه شديم نديدم رجالی­ها متنبه شده باشد، پدرش روايتش زياد است حسن ابن علی و اين را يک توضيحی داديم حالا ديگر تکرار نمی­خواهيم، خلاصه خيلی اين در اين توضيح فهرستی که در آن جا عرض کرديم نکته­اش را گفتيم بفرماييد،

س: فذکر ان احمد ابن الحسن کان فتحياً ايضاً و اما عبدالله ابن محمد ابن خالد تيالسی،

ج: عبدالله ابن محمد ابن خالد تيالسی که يکی از اسانيد يعنی در سند زيارت عاشورا هم ايشان نقل می­کند محمد ابن خالد تيالسی

س: و ما علمت الا خيراً ثقه و

6: 4: 1

قاسم ابن هشام فقد رأيته فاضلاً خيراً

ج: خيّر شايد باشد خيِّراً بلی

س: کان يروی عن الحسن ابن محبوب

ج: شايد تعجب کرده علو اسناد داشته مثلاً نمی­خورد سنش که از او نقل بکند اما می­گويد قابل قبول است چون گفته به هر حال چون آدم خيری بوده آدم صحيح العملی بوده می­توانيم قبول کنيم و اما

س: و اما محمد ابن احمد النحوی و هو حمدان القلامسی کوفی فقيه ثقه خير،

ج: ما راجع به ايشان همين توثيق مهم مال همين آقای عياشی است توثيقش می­کنيم

س: و اما علی ابن عبدالله ابن مروان فان القوم يعنی غلات

ج: می­گويد يعنی اين علی ابن مروان متهم به غلو بوده ليکن من وقت نماز او را نديدم چون غلات در وقت نماز تساهل دارند يا نمی­خوانند ببينيد چقدر دقيق

س: فی وقت الصلاة

ج: فان القوم يمتحنون فی اوقات الصلوات، روشن شد خيلی تعبير زيبايي است انصافاً فان القوم بلی آقا

س:

9: 5: 1

قضاوت کنم

ج: چون وقت نماز من نديدم ايشان چه کار می­کند با نماز

س: مثلی که خوردنش را ديده

ج: نماز نخواندنش را نديده حالا اين هم تعليق آقای حافظيان بر کلام عياشی بفرماييد

س: لم اسمع فيه الا خيراً

ج: که آقا؟

س: و لم اسمع فيه الا خيراً

ج: می­گويد راجع به او کسی بد نمی­گفت اما می­گويند جزو غلات است غلات هم در وقت نماز، وقت نماز هم من ايشان را نديدم نمی دانم حالا چيزی بگويم راجع به غلوش نمی­توانم چيزی بگويم بفرماييد،

س: و اما ابراهيم ابن محمد ابن فارس و هو فی نفسه لابأس به، و لکن بعض من يروی هو عنه،

ج: اشکال سر آنهاست

س: و اما محمد ابن يزداد راضی فلابأس به

ج: اين را کشی ازش دارد محمد ابن يزداد از اين دارد به واسطه از اين نقل می­کند

س: و اما ابويعقوب اسحاق ابن محمد

ج: از اين هم دارد کشی البته به عنوان غلو هم دارد اسحاق ابن به اصطلاح يعقوب بصری دارد و اين هم محل کلام است، و می­گويد و اما ابومحمد يعقوب ابن اسحاق بصری بفرماييد

س: ابويعقوب اسحاق ابن محمدبصری فانه کان غالباً و سرت اليه الی بغداد لاکتب عنه

ج: ببينيد دقت کنيد

س: و سئلته کتاباً انسخه فاخرج الیّ من احاديث مفضل ابن عمر فی التفويض فلم ارغب فيه

ج: تفويض در اين­جا غلو است يعنی ان الله خلق الخلق و فوض امر الخلق الی الائمه مراد از تفويض اين است نه در مقابل جبر، ديدم روايتی را از مفضل آورده من ننوشتم، و متهم به غلو، می­خواهد دقت­هايش را دقت بکنيد چقدر ظريف راجع به اشخاص محاکمه می­کند صحبت می­کند

س: و اخرج الیّ احاديثهم فی

50: 7: 1

من الثقات و رأيته مولعاً بالحمامات

ج: حمامات ديدم کفتر باز هم هست حالا مشکل کار ايشان اهل کفتر و کفتر بازی است، حمامات مرعشيه يا عشيه به اصطلاح کبوترهای چه بهش می­گويند ايرانی­ها يک چيز ديگر بهش می­گويند مراعشه می­گويند چه؟ يک چيزی بهش می­گويند بفرماييد

س: و يروی فی فضل امساکها احاديث

ج: بعدش هم در فضل نگهداشتن کفتر روايت هم نقل می­کرده که پيغمبر گفته چقدر نگهداری کفتر خوب است حالا اضافه بر اين­که خودش هم کفتر باز بود بازهم احاديثی در نگهداشتن کفتر نقل می­کرد

س: قال و هو احفظ من له من لقيت

ج: حفظش خيلی خوب است اما مشکلش اين است، خيلی عجيب است انصافاً ما اين جور کم داريم اين قسمت کشی، يکی از قسمت­های بسيار لطيف کشی است و سرش هم اين است سرش همان عياشی است پس بنابراين ما احاديثی هم يعنی ميراث اين دارم ميراث شيعه را مثل درختواره برايتان توصيف می­کنم و دقت کرديد اين می­رسد به کش و سمرقند اين ديگر آخر جايي است که از لحاظ جغرافيای ما حديث شيعه را داريم و از لحاظ زمانی هم فوقش اگر فرض کنيم کشی مثلاً سه صد و بيست و اين­ها وفاتش باشد فوقش سه صد و پنجا مثلاً ديگر منقطع است ديگر بعد از اين ما نداريم،

س: احاديث مرسل هم ما همچنان بوده

ج: بوده مرسل غير از، و احاديثش به طور طبيعی به خاطر دور بودن يک، به خاطر اين­که خودش کشی هم شايد احتمالاً خيلی دقيق­النظر نبوده انصافاً مشکلات متنی و سندی دارد يک احتمال هم هست چون متأسفانه اين کتب وقتی به بغداد آمده توسط پسر عياشی است کتاب کشی را نگاه بکنيد هم نجاشی هم شيخ حدثنی جعفر ابن محمد ابن مسعود پسر عياشی ايشان توثيقی ندارد خود پسر عياشی به نظر شيخ در رجال دارد فاضل و الا توثيق رسمی ندارد پسر احتمالاً اين مثلاً واسطه نقل دقيق نبوده نسخه­ای که ايشان آورده، به هر حال مطلبی مرحوم نجاشی راجع به کشی که کثير الاغلاط درست است هم غلط معنوی دارد هم املائی دارد و اين احتمالاً دو سه تا نکته بوده، دور بودن از حوزه­های علميه به اصطلاح ميراث­های که آن­جا رسيده خيلی نقی نبوده دست اين­ها رسيده خيلی نقی نبوده و احتمالاً هم اين واسطه که آورده اين هم خيلی روشن نيست اين هم الآن جزء اجلاء نيست که خيلی روش حساب بکنيم اين جعفر، جعفر ابن محمد ابن مسعود هم روشن نيست و عبارت شيخ که می­گويد کتاب کثير المنافع شيخ می­گويد آن می­گويد کثير الاغلاط اين می­گويد کثير المنافع، عبارت شيخ هم درست است خيلی در لا به لای عبارات کشی نکات لطيف زياد است ما چون فقط کشی را به لحاظ افراد خوانديم، خود کليت کتاب مورد بررسی قرار نگرفته من خود کتاب را هم مطالعه کردم خيلی ظرايف دارد انصافاً، نکات ظريف و نکات جالب توجهی دارد مثلاً کتاب نوادرالحکمه که قسمتش رجال است اصلاً نوادرالحکمه، ما الآن حال رجال نه يک چيز ديگر، احوال و فلان، الآن خيلی از آن را در کتاب کشی داريم،

س: برگرديم به متن

ج: الآن ولش کنيد ديگر، خيلی از آن را در کتاب کشی داريم جای ديگر نداريم، يعنی يک لطايفی دارد معلوم می­شود در کتاب نوادرالحکمه مطالب زيادی بوده يکش هم بحثش احوال رجالی است عبارت نجاشی می­گويد يک قسمتی از کتاب نوادرالحکمه در احوالی، الآن ما استخراج کرديم ديگر در همان بحثی با آقايي، مواردی را که در کتاب نوادرالحکمه بوده و الآن در کتاب کشی موجوده و نسخه­ای که به ايشان رسيده آن را هم بررسی کرديم نسخه از نوادرالحکمه در اختيار مرحوم کشی قرار گرفته، به هر حال انصافاً کلام شيخ طوسی هم درست است کثير المنافع است و انصافاً کلام نجاشی هم درست کثير الاغلاط است، هردوش درست است هم دارای فوائد بسيار لطيفی است و هم اغلاط فراوانی دارد، اين هم راجع به ميراث ما، کتاب­های عياشی متأسفانه چيزی درستی ازش به ما نرسيده که ما رو اسانيد او کار بکنيم، آنچه که الآن با اسانيد به ما رسيده آن چيزی است که در کشی آمده، کشی مقدار زيادش را از ايشان گرفته محمد ابن مسعود، و مرد ملای است انصافاً همين عبارتش را الآن برايتان خوانديم نشان می­دهد فوق العاده دقيق النظر است سفر کرده مشايخ را ديده، و لذا ما عرض کرديم يک نکته بسيار مهم،

س: تا کی موجود بوده

ج: بلی آقا

س: معلوم است تا کی آثارش بوده

ج: نه نه معلوم نيست و ما يک نکته­ای را هم عرض کرديم اين کلمه اصحاب اجماع، اجمعت العصابه، که آقايون بحث کردند احتمالات و اين­ها عرض کرديم اگر اين­ عبارت مال محمد ابن مسعود باشد، چون يکجا ساکت است، يکجا می­گويد قال ابوعمر اگر مال کشی باشد خيلی ارزش ندارد، چون ايشان مشايخ را نديده اجمعت العصابه بزرگان را نديده اما اگر مال محمد ابن مسعود باشد ايشان ارزش دارد چون ايشان بزرگان را ديده چون ما آمديم در بحث اجماع، مرحوم حاج شيخ اسدالله تستری در اين کشف الغناء اين نکته را باز کرده کسی که ادعا اجماع می­کند اصلاً خودش جزء علما هست يا نه؟ اصلاً مشايخ را ديده يا نه؟ کتب فقهی را ديده؟ وقتی می­گويد بلا خلاف اجده، فقط دوتا کتاب شرح لمعه را نگاه کرده، مثلاً فرض کن مسالک، اين يک حساب است کسی که ده­ها کتاب پيشش بوده مراجعه کرده اين حسابش فرق می­کند اگر اجمعت العصابه که در کتاب کشی آمده مال ابوعمر کشی باشد به نظرم در سه­تايي که آورده يکش می­گويد قال ابوعمر به نظرم بياوريد، سه­تا آورده اجمعت العصابه، سه بار آورده اين عبارت را، به نظرم در وسطش يا آخرش می­گويد، در يکی دوتاش که نمی­گويد می­گويد اجمعت، باب تسمية الفقهاء من اصحاب ابی­عبدالله و ابی جعفر و ابی عبدالله اين طوری باب، بعد می­گويد اجمعت العصابه، فکر می­کنم در يکش می­گويد قال ابوعمر اگر قائل اين کلام خود کشی باشد خيلی ارزش علمی ندارد اين نکته فنی­اش اين است، چرا؟ چون اين خود ايشان،

س:

6: 13: 1

ج: اصلاً نه اين­که نبوده نيامده بزرگان را نديده ايشان، ايشان الآن نزديک پنجا و يک نفر از ايشان نقل می­کند،

س: نمی­توانست شهادت حسی باشد،

ج: پنجا و يک نفر نه، سه چهار نفرش، پنج شش نفرش توثيق شدند معظم مشايخ ايشان مجهول اند، مجهول يعنی ما چون دور بوده اطلاع نداريم يک چندتا مثل حمدويه و اين­ها هستند مرحوم شيخ اين­ها را توثيق کرده، که احتمالاً خود کتاب کشی بوده، اصلاً اين توثيقات شيخ طوسی هم احتمالاً به خود کشی برگرده، برگرده به خود کتاب، به هر حال ايشان عدد مشايخش زياد است ليکن شواهدی که ايشان کوفه رفته، بصره رفته، علما را ديده با بزرگان نشسته، اين نه، عياشی چرا؟ الآن خوانديم عبارتش کاملاً واضح است که با دقت بررسی کرده، دقت می­فرماييد آن وقت بياوريد سه­تا عبارت را باب تسمية الفقهاء

س: تسمية الفقهاء من اصحاب ابی­عبدالله عليه السلام اختيار معرفة الرجال جلد2 صفحه 673 اجمعت العصابه

ج: ببينيد ندارد قائلش را بعد باز دو مرتبه تسمية الفقهاء من اصحاب ابی­الحسن يک چند صفحه بعدش،

س: اين اجمع­ای قبلی است

ج: آن من اصحاب ابی­جعفر و ابی­عبدالله است که زراره و اين­ها آوردند،

س: تسمية الفقهاء من اصحاب ابی­جعفر ابی­عبدالله عليه السلام قال الکشی

ج: اين­جا دارد قال الکشی در يکش دارد قال الکشی اين من خيلی رو متن دقت می­کنم مال اين است در يکی ديگرش ندارد آن وقت صفحه 345 را اگر بشود بياوريد از همين چاپ آقای مصطفوی، اگر چاپ آقای مصطفوی باشد صفحه 345

س: يعنی جلد2

ج: عنوان مال واقفيه و اين­هاست

س: جلد2

ج: نمی­دانم دو و سه­اش، همين مال آقای مصطفوی نمی­دانم دو،

س: فقط يک جلد است

س: بلی بلی اين چيز دارد بهم بلی درست همان مجلدش کرده،

س: بلی

س: سه صد و؟

ج: چهل و پنج،

س: بحث توسعه تعبيرهای نجاشی بود، گفت يکی پرسيدند فلان چه جور آدمی است؟ گفته بود که از خواص عوام و از اجله جهال، له الوجه

22: 15: 1

ج: جهل

س: اين چاپی که، معذرت می­خواهم اين چاپی که الآن من دارم اين چاپی، چه مطلبی را

ج: دارد قال محمد ابن مسعود که عبدالله ابن

30: 15: 1

من جلة الفقهاء، جِلة الفقهاء يا جُلة من جِلة الفقهاء جمع جليل، نه جُله،

س: کسی اين را مگر به عنوان سخن

ج: عياشی

س: عياشی

ج: ننوشتند

س: همه اين را کشی

ج: همه را کشی گرفته، ليکن ايشان دارد نقل نمی­کند باب تسميه الفقهاء اجمعت العصابه عنوان نداده که چه کسی؟ در يکش دارد،

س: احتمال اين­که از عياشی باشد احتمالش که هست، از آن دارد نقل می­کند بدون واسطه دارد می­گويد از اين

ج: نه می­خواهم سر اين احتمال را بگويم برايتان بخوانيد قال محمد ابن مسعود

س: چون علما خيلی رو اين حرف کشی اصلاً به عنوان حرف کشی بحث کردند،

ج: بلی می­دانم خبر دارم، ليکن من می­خواهم نکته ديگر را بگويم که محمد ابن، در آن چاپ مرحوم آقای مصطفوی 345

س: برای اين عبدالله ابن بکیر، قال محمد ابن مسعود

ج: ببينيد عبارت

س: عبدالله ابن بکير و جماعة من الفتحيه هم فقهاء اصحابنا

ج: ببينيد تعبيرش شبيه اجمعت العصابه است اين لذا من احتمال دادم آن اجمعت العصابه مال محمد ابن مسعود باشد دقت کرديد نکته­اش را اين تعبير را بخوانيد قال محمد ابن مسعود، عبدالله ابن بکير، بخوانيد

س: جلد 2 صفحه 635 به اين چاپ آقای رجايي قال محمد ابن مسعود عبدالله ابن بکير و جماعة من الفتحيه هم فقهاء اصحابنا منهم ابن بکير، ابن فضال اسم­ها را می­برد بعد می­گويد و عدّ عدة من اجلة العلما،

ج: من اجلة العلما اين احتمال دارد که اين تعبير را هم او به کار برده، اين تعبير راجع به اصطلاح تعبير البته احتمال دارد اين عدّ عدة شيخ طوسی حذف کرده باشد، احتمال دارد خود کشی ناقص نقل کرده،

س: اين مؤيد هم دارد که با توجه به اين­که نبوده در مرکز کشی اصلاً اين­که

ج: اين عدّ عدة احتمال دارد کلام شيخ طوسی باشد حالا اين را از کجا می­گوييم عبارت نجاشی را بياوريد

س: يک عبارت ديگر هم شبيه اين­که عبارت فتحی دارد که فی محمد ابن الوليد الخزاز و معاويه ابن حکيم اين­ها را اسم برده گفته قال ابوعمر هولاء کلهم فتحيه و هم من اجلة العلماء و الفقهاء

ج: اين را من نديده بودم اين را تازه ديدم، ببينيد در نجاشی بياوريد ذکره الکشی فی شيوخ الواقفيه فی شيوخ الواقفه يا واقفيه معلوم می­شود يک فصلی در کتاب کشی بوده به عنوان شيوخ واقفيه الآن در اين کتاب نيست و لذا ما احتمال داديم مقدار زيادی که شيخ طوسی واقفی می­گويد و نجاشی نمی­گويد منشأش اين­جاست اين را هم نکته­اش را بگويم،

س: پس چطور شده يعنی نقل

ج: چون نجاشی اعتماد به کشی نمی­کرده شيخ طوسی می­کرده اين فرق اين­ دوتا باهم است همين داود ابن حسين که الآن اسم بردم نجاشی نمی­گويد واقفی، شيخ می­گويد واقفی، يک عبارتی نجاشی به يک مناسبتی دارد، اورده ابوعمر الکشی اورده الکشی فی شيوخ الواقفه معلوم می­شود يک فصل الآن در اين کتاب نيست، احتمالاً اين فصل همين است که عدّ عدة عده­ای را برده شيخ حذف کرده باشد، دقت می­کنيد اين عدّ کلام شيخ طوسی باشد چون تلخيص کرده کتاب را چون ما الآن دنبال اين بوديم که چرا عده­ای از جهات مثلاً شيخ طوسی آن­ها را گفته واقفی، نجاشی اصلاً هيچی نگفته، گفته ثقه اصلاً که اين منشأ شد که مرحوم شفتی هم متحير بوده که اين ثقه نجاشی يعنی امامی است واقفی نيست که الآن خوانديم ديگر، عرض کرديم نکته­اش اين شد حل اين معمی را هم ما اين جوری ما حل اين معمی را انجام داديم که اين مطلب در کتاب کشی يک بابی بوده در شيوخ واقفه، به شهادت نجاشی، بعد کلام اين شيوخ واقفه را هم محمد ابن مسعود آورده بعد شيخ به نظرم اين­جا را حذف کرده نوشته و عدّ عدة، عدّ عدة قائل اين کشی نباشد قائل شيخ باشد، شيخ آن­ها را حذف کرده آن وقت بعد در کتابش آن­ها را آورده مثلاً داود ابن حسين هم آن­جا بوده آورديد عبارتی؟ فی شيوخ الواقفه،

س: اين دارد که در ترجمه احمد ابن حسين ابن اسماعيل دارد که قال ابوعمر و الکشی قال واقفاً

ج: نه ديگر و الکشی ندارد ابوعمر الکشی

س: نه اين اشتباه چاپ شده اينی که الآن هست،

ج: بلی دوتا واو است

س: واو عمرو بوده

س: ولی بعد

ج: قال ابوعمر چه آقا؟

س: ابوعمر کشی کان واقفاً

ج: نه نه غير از آن، يک شيوخ الواقفه دارد ذکره الکشی يا ابوعمر فی شيوخ الواقفه، کلمه شيوخ دارد شيوخ الواقفيه يا واقفه، آخر اين کلمه شيوخ را بياوريد با اضافات بعدش معلوم می­شود که از اين عبارت معلوم می­شود که اصلاً يک فصلی در کتاب کشی راجع به شيوخ واقفيه بوده، الآن

س: حسين ابن ابی سعيد هاشم ابن الحيان المکاری و کان ثقه فی حديث

ج: ابوسعيد مکاری

س: ذکره ابوعمرو الکشی فی

ج: ابوسعيد مکاری؟

س: ابوسعيد بلی

ج: کان واقفياً اين دارد که اهانت به حضرت رضا کرد،

س: ذکره ابوعمرو الکشی فی جملة الواقفه و ذکر فيه ذموماً

ج: فی جملة الواقفه، اين جمله الواقفه الآن به ما نرسيده

س: اصل واقفه بلی

ج: ياد می­آيد درس آقای خويي بود نمی­دانم چند سال پيش، چهل و پنج شش سالی قبل، شايد هم بيشتر يک روايتی مال همين ابوسعيد مکاری، بعد فرمود الذی کان مکارياً حقاً مکاری در پيش عرب يعنی مچاری می­گويند يعنی به اصطلاح چاروا دارد، می­گفت واقعاً چاروا دار بود چون اهانت به حضرت رضا دارد، آقای خويي در درس ياد می­آيد می­فرمودند کان واقعاً مکارياً به اصطلاح عراقی­ها مچاری، واقعاً آدم چاروا داری بود و ذکره فيه ذموماً دارد کشی، غرضم اينی که يادم می­آيد

0: 22: 1

واقعاً هم مکاری بود، چاروادار بود، علی ای حال اين معلوم می­شود که يک فصل کشی در شيوخ واقفه بوده احتمالاً هم همين­جا باشد که قال محمد ابن مسعود که و عدّ عدة منهم،

س: ثقه فی الحديث پس به جای اين­که بگويم ثقه معنايش عدل امامی باشد

ج: چه آقا؟

س: می­گويم تصريح داشت ثقه فی الحديث

س:

27: 22: 1

ج: نه اگر چون قرينه آورده و الا نه ايشان هم همان ابوسعيد مکاری شايد ايشان می­خواهد بگويد برگشته يا بخوان عبارت ابوسعيد را البته واقعاً هم که به ذهن ما چون دارد عبارتی که به حضرت رضا گفت خيلی اهانت کرد به حضرت،

س: کان هو و ابوه وجهين فی الواقفه و کان حسين ثقه فی حديثه ذکره ابوعمرو الکشی فی جملة الواقفه فذکر فيه ذموماً و ليس هذا

ج: البته اين­جا يک اصطلاحی دارند که ثقه مطلق، با قيد است، اين­جا با قيد است ثقه فی حديثه، يعنی حديثش را دروغ نمی­گويد نگفت ثقه ثقه مطلق يعنی امامی، روشن شد مثل ضعيف، و ضعيف فی الحديث، ضعيف فی الحديث تضعيف نيست ضعيف مطلق تضعيف است در حديثش ثقه است آن وقت چون کلمه فی الحديث را آورده قرينه می­شود که مراد فقط نقل است متحرز عن الکذب است حديثی را که نقل می­کند درست است آن وقت اين ثقه فی حديثه با آن ثقه توثيق فهرستی هم می­سازد يعنی آنچه که نقل کرده قشنگ است درست است صحيح است قابل اعتماد است چه حديث شفاهی نقل کرده چه از کتب نقل کرده باشد قابل اعتماد است، و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.